کتاب

نصاب الصبیان

تألیف

ابونصر محمد بدرالدین فراهی

*

برلین
در چاپخانهٔ شرکت «کاویانی» بچاپ رسید
سال ۱۳۴۱ ه ۱۹۲۳ م

نصاب الصبیان

بنام خداوند بخشایش گر مهربان

یکی از کتابهائیکه سالهای دراز در مکتب خانهای کشورهای آریائی پارسی زبان و دیگر ممالک مثل هند و بلادیکه امروز شهرت بترکیه دارد از نظر تمام دانشوران در هنگام کودکی گذشته و همه آنرا با سختی و گاهی هم باتازیانه خوانده و از برکرده اند این منظومهٔ نصاب صبیان است که ما انرا بخواهش چند نفر از دوستان در اینجا بطبع میرسانیم .

ناظم منظومه از قراریکه بنظر رسیده است محمد [1] بن بدرالدین ابو نصر فراهی سجستانی میباشد که ما بواسطهٔ نبودن وسائل و رسائل کافی در دست و فقدان اهمیت ناظم و منظومه از سرگذشت زندگانی او بتفصیل چشم پوشی کرده و همین اندازه میگوئیم که شیوهٔ فارسی او در دیباچه شیوهٔ ادبای قرن پنجم و ششم هجری و خود در اوائل قرن هفتم حیاة داشته و کتاب فقه الشیبانی که موسوم بجامع الصغیر بوده نیز بنظم در آورده است .

چنانچه خود ناظم در دیباچه گفته است وجه تسمیه این منظومه بنصاب از آنستکه دارای دویست بیت بوده است چه نصاب نقره یعنی حدیکه زکوة بر آن تعلق گیرد و صاحب آن غنی شمرده شود دویست درهم است لهذا ناظم این منظومه را نصاب صبیان نام نهاده از آنکه بگمان وی کودکان پس از آموختن آن دویست بیت در علم غنی میشده اند ! !

این منظومه که دردست است و بطبع میرسد دارای پانصد وچهل ودو بیت

(۱) در جای دیگر اسم ناظم : ابونصر مسعود بن ابی بکر حسان بن جعفر فراهی سجستانی: دیده شده .

است و این مخالف وجه تسمیه و دیباچهٔ منظومه است ولی نسخ ثلاثه که در کتابخانهٔ دولتی برلین موجود بوده و ما این نسخه را با آنها تطبیق کرده ایم هر کدام باختلاف قریب صد و پنجاه بیت کمتر ازین نسخه دارند و معلوم نیست که آیا آنهارا خود ناظم بعد از ابیات اولی نظم کرده و اضافه نموده است و یا اینکه دیگران ابیاتی ساخته و بدان ملحق نموده اند .

خلاصه باوجودیکه این منظومه یک یادگار بزرگی از اوضاع تعلیم گذشته است و مینماید که چه اندازه وقت نوباوگان معصوم در رمال طلال مفعولات و فاعلات به بیهودگی تلف شده ولی بازهم میشود گفت که اگر همین منظومه را از روی اصول جدید در مدارس بجوانانیکه سنشان مابین ده و دوازده است با شرح مختصری تدریس کنند برای اطلاع فارسی امروزه و تنوع مواضیع در کلاسها که رفع ملال شاگردانرا از خواندن یک کتاب بند خالی از اهمیت نیست ، چه تا کنون بیشتر از مدعیان ادبیات فارسی چندان پای بند اصطلاحات و روایات مندرسه هستند که هنوز گمان دارند که اول کسیکه شعر پارسی گفت بهرام گور بود آنهم پس از آمدن از یمن ، درصورتیکه شعر در زبان پارسی قدیم شاید قدمتش از وضع کلمهٔ عرب قدیم تر و چنانچه کتب موجوده و اسناد تاریخی نشان میدهد در تمام معابد خداپرستان ایرانی سالهای دراز پیش از میلاد با شعر سپاس خدا را میکرده‌اند. (۱)

باری چون هنوز در ایران علم عروض علمی است پس این منظومه برای اطلاع مبتدیان از برخی اوزان مفید خواهد بود خصوصاً اینکه باندازهٔ مقدور در تصحیح کلمات و حسن و اتقان طبع این نسخه اهتمامات وافی شده است .

اگرچه بیشتر اشعار این منظومه توضیح واضحات و از هرگونه صنایع

---

(۱) G. H. Moulton: Early Religious Poetry of Persia. Cambridge.
این کتاب فوق و کتب دیگر که مؤلف ذکر انرا میکند برای بحث در این موضوع اهمیت دارد .

لفظی و معنوی‌عاری است ولی برخی ابیات شیرین دیگر هم دارد که برای فضلای این عصر مطلع غزلهای دلربا میشود چنانچه این بیت فارسی صرف :—

ای ز باریکی میانت همچو موئی در کمر
غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

یکی از بدایع ترکیبات شعری و دلیل بزرگی بر رقت و حسن تعبیر این زبان آریائی شیرین میباشد .

چون این منظومه در صغر سن تدریس میشده شیوه و اسلوب آن تأثیر غریبی در نهاد کودکان ایرانی وغیره داشته و لهذا ملاحظه میشود که در بلادیکه اطفال برای فهم زبان خودشان مجبور هستند که قدری فارسی بخوانند مثل هندوستان و بلاد مشهور بترکیه و تاتارستان بر شیوه و اسم این منظومه منظومهای ترکی و فارسی و هندی و فارسی انشاد کرده و تدریس میکنند و درین اواخر شاهزادهٔ فرهاد میرزا معتمدالدوله هم نصابی برای کلمات انگلیسی ساخته که برخی از ابیات آن بی‌خنده نیست .

چنانچه گفته شد تدریس این کتاب بآن وضع قدیم و اجبار اطفال بحفظ ابیات آن در سن غیر مناسب تضیع وقت کودکان و مانع ترقی ایشان است و گویا اول کسیکه نصاب را از این راه بطریقی ادیبانه انتقاد کرده است مرحوم میرزا نظام یکی از ادبا و عرفای دورهٔ ناصری است که منظومهٔ شیرینی باسم مصاب ساخته است که این دو بیت از آن نقل میشود :

خواهمت از بام افتی چار عضوت بشکنند
جید گردن صدر سینه رکبه زانو رأس سر

جبهٔ دارم همه چیزش بود الا دو چیز
الظهاره ابره دار و البطانه آستر

ذ . ب .

کتاب

نصاب الصبیان

تألیف

ابونصر محمد بدرالدین فراهی

*

برلن

در چاپخانهٔ شرکت «کاویانی» بچاپ رسید

سال ۱۳۴۱ ه ۱۹۲۳ م

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی نِعَمِهٖ وَ اٰلَائِهٖ وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلٰمُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهٖ سِیَّمًا ابْنُ عَمِّهٖ وَ وَصِیِّهٖ الَّذِی هُوَ حَامِلُ لِوَائِهٖ بعد همیگوید ابو نصر فَرَاهی حُسِدَ حَافِدُهُ و حُفِدَ حَاسِدُهُ مَا حَرَّکَتِ الشِّمَالُ النَّخْلَ الدَّقِیقَ وَ تَحَرَّکَتِ الشِّمَالُ لِنَخْلِ الدَّقِیْقِ که چون صبیانرا پیش از تعلّم لغت عرب رغبت می‌افتد باشعار فارسی چه خوش آمدن شعر مر طبعهای موزونرا غریزیست و تعلّم لغت عرب کلید همهٔ علمها است پس قدریرا از وی بنظم یاد کردیم تا بی‌تکلّف یاد گیرند و چند بیت که ضابط بود مر هر چیزیرا از علوم درمیان اینقطعها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن این نسخه هر کسرا رغبت افتد و چون مجموع دویست بیت آمد اورا نصاب صبیان نام کردیم و باللّه التّوفیق و علیه التّکلان

☆ ☆ ☆

فی بحر التقارب

ببحر تقارب تقرّب نمای
بدین وزن میزان طبع آزمای
فعولٌ فعولٌ فعولٌ فعول
چو گفتی بگو ای مه دلربای
الهست والله و رحمن خدای
دلیلست و هادی توگو رهنمای
محمد ستوده امین استوار
بقرآن ثنا گفت ویرا خدای
صحابه است یاران و آل اهل بیت
که اسلام دینست از ایشان بپای
سما آسمان ارض و غبرا زمین
محلّ و مکان و معانست جای
سقر دوزخ و نار آتش ولی
جو جنّت بهشت آخرت آنسرای
ریه شُش قفاحیره و وجه روی
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفه لب لسان چه زبان فم دهان
یدو جارحه دست و حلقوم نای
فرس اسب و بغل استر و سرج زین
بعیر اشتر اسپ و جرس چه درای
رجل مرد و مرئه زن و زوج جفت
غنی مالدار است و مسکین گدای
قناتست کاریز و عذب آب خوش
چو ینبوع چشمه حمائست لای
کران عود و بربط و تر شرعه رود
ولی صنج چنگست مزمار نای
هدی راستی کذب و فریه دروغ
عفیف و حصور و ورع پارسای
بلد کوره را شهر دان شهر ماه
دگر وتر را طاق دان طاق تای
ثمن چه بها و بها روشنی
ثبور است ویل و بود ویل وای
عیون شور چشم و بایید است کند
بود لوزعی المعی تیز رای
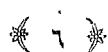
حقیق و جدیر و قمن و حری
سزاوار ها گیر ادخل درای
تعب رنج و داء علّت و قرح ریش
وجع درد و حمّی تب و ویل وای
عفرناة هیصم چو هر ماس شیر
صریمه عزیمه چو اندیشه رأی

☆ ☆ ☆

فی بحر المجتث

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان
رخ تو بر فلک دلبری مه تابان
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بگوی مجتث این بحر را و خوش بر خوان
ضیا و نور و سنا روشنی افق چه کران
فتی خفیف و جوان و سبک ثقیل گران
ذهب زر است و حدید آهن و رصاص ارزیز
لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و روی آنکست سرب
حلیست زیور و غالی گران رخیص ارزان
جرز او سیف و حسامست و غصب و صارم تیغ
مجنّ جنّه سپر سهم تیر و قوس کمان
عصب پی و یلبه جوشن است و درع زره
وهق کمند و لی نصل معبله پیکان
هدف نشانه غرض هم ختیعه زهگیر است
وتر زه آمد معراض تیر گز میدان
عجاج و نقع و قتام وهبا و هیج غبار
کُلوم خستگی و موت مرگ و مرّه توان
حشاشه باقی جان و عُراضه راه آورد
قراضه ریزهٔ زر ربح سود و خسر زیان
یغوث و نسر و یعوق است و بعل و دّ عزای
سُواع و لات و منات است نامهای بتان
صنم چو نصب و نصب دان جبت ند طاغوت
وثن بت و وثنی بت‌پرست و ایل یمان
چو عود شارف نابست و ثلب ناقهٔ پیر
آفیل حاشیه و حشوا شتران جوان

یتیم بی پدر است و لطیم بی ابوین
سویق پست بود الیه دنبهٔ قوچان

☆ ☆ ☆
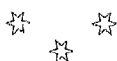
فی بحر الرمل

ای ز باریکی میانت همچو موئی در کمر
غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر
فاعلاتٌ فاعلاتٌ فاعلاتٌ فاعلات

خیز از بحر رمل این قطعه را برخوان ز بر
جید گردن صدر سینه رکبه زانو راس سر
ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در
عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه رمل ریگ
حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر
ذئب و سرحان سید گرگ و سمع بچش فاره موش
حیّه مار و حوت ماهی طیر مرغ وریش پر
عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی
نقی مغز و شحم پیه و اذن گوش اطروش کر

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب
غیظ خشم و ضحک خنده حکّه خارش نقبه کر
شارق و شمس و ذکا و یوح و بیضا آفتاب
سام تِبر و عسجد و عقیان و عین و نضر زر
نیک صحبت قُباله بوسه مَهر کابین خدن دوست
زوج شوی و زوجه زن عز هاة سست وفحل نر
حنطه گندم دخنه ارزن خبز نان و لحم گوشت
اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قِطف بر
لجه و داما و یم و بحر دریا قعر تک
فیل پیل و بق پشه ظبی و حمار آهو و خر
شنشنه هجیر و شیمه دیدن و دأبست خوی
غیث باران ثلج برف و ثاد نم مبلول تر
شط و شاطی ظفّه طرّه عدوه و ساحل کنار
مزرعه حاره کلانه دان و حارث برزگر
کوّه روزن غرفه فرو ارست سدّه پیشگاه
سکّه کوچه درب دروازه است و معبر رهگذر
بزّ جامه ستر پرده رقعه پاره رث کهن
الظّهاره ابره دان و البطانه آستر

زبره دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان

جذوه دان یکپاره آتش فِلزه یکپاره جگر

حبر آمد چه سیاهی محبره آمد دوات

دمع را دان آب چشم و چون ممر باشد گذر

☆ ☆ ☆

فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی طراوت رو بت گل همیشه بهار

قد تو در جهن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتٌ مفاعلن فعلات

تو بحر مجتث این بحر دان و کن تکرار

فریس چنبر و کُم آستین و سِبْ دستار

چو ذیل دامن جامه است تکّه بند ازار

کثیر بیحد و وافر تمام و ناقص کم

قلیل و نِذر یسیر اندک و حساب شمار

قطاب جیب و سراویل ازار و خف موزه

عتاد سازه و جسر پل زمام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربص
چنانکه معرکه لشکرگه است و حصن حصار
صَحِیْفَه نامه قَلَمْ خامه دان و سِکّین کارد
خیاط و مِخیَط سوزن چو خرت و سم سوفار
لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل گول
شَقِیقْ داور و ردٔو رفِیق صاحب یار
حَدِیْقَه باغ و خَشَبْ چوب و خوخ شفتالو
سفرجل آبی و تُفّاح سیب و رُمّان نار
عقور کلب گزنده جَمَلْ شتر باشد
شِمَلّه تیزرو است و طلیح مانده‌زبار
اَحَدْ یک و عَشَرَهْ ده مِائه صد اثنان دو
ثلث و خُمْسْ سه و پنج اَرْبَعَسْت چهار
و لیک سِتّه و سَبْعَه ثمانِیَه تِسْعَه
شش است و هفت دگر هشت و نه چو الف هزار
چو بیست عشرین دان بعد از آن ثلاثین سی
چو اربعین چهل و پنجهش تو خمسین دار
چو شصت ستّیْن و هفتاد باز سبعیْن است
دگر ثمانِیْن تِسْعِیْن تو الیش میدار

عُقار قهوه و راح و مدام و قَرْقَفْ می
کمی دلاور و فارس سوار صید شکار

غریب ید است و صنوبر خلاف نازو بید
چو نخل خرما و فرصاد توت دُلْب چنار

ورق چه برگ درختست و غصن شاخ درخت
چو دوحه بیخ درخت و قشام اسفیدار

جو طلح و خمط درختان خار باموز است
حو اثل شوره گز و شوك خار سدر کنار

نمد لباده بود مال پر نهاده لبد
بلاس حلس درخت و زمین آب عقار

شمامه عطر بود بوی بویدان جو نه
بمدّ و قصر تو ماورد را گلاب شمار

قَبِيلْ و امّت و عُصْبَةْ جو رهط فِرْقَه گروه
چنانکه ایم و حنش احزم است و اشجع مار

بطِیْن بزرگ شکم باشد و جرین خرمن
بشیر مرده دهنده حمیر جمع حمار

تصافحست گرفتن حو دست بکدیگر
تعانقست گرفتن کنار حجر کنار

رخیض شسته دنس شوخکن بری بیجرم

ذاول رام وَ سِن خفته و یقظ بیدار

عَوان و ثیّب و کالم عرُوب شوهر دوست

قرام پردهٔ باریک نسع بود چه نوار

مُراح جای شتر مربض است جای غَنَم

کناس دان و و جاران آهو و کفتار

قضیم دان جو خر معْلَف اری آخور

علِیقَه توبره نشوار و جرّه چه نشخوار

☆ ☆ ☆
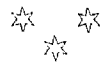
فی بحر المجتث المثمن المحذوف

بریز در صدف خاطر ای هنرپرور

ز بحر مجتث دلکش سفینه های گهر

مفاعلن فعلاتٌ مفاعلن فعلن

بخوان ز بعد وی این قطعهٔ نصاب از بر

قریب و رُکْن و حمیم است خویش و ابن پسر

ولید و طفل بچه ام و والده مادر

رحم قرابت زهدان بود ختن داماد

چنانکه صهر و ختن والد و ابست پدر

زکیست پاک حنی مهربان خفی پنهان

جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر

ملك فرشته فلك چرخ و مشتری برجیس

شهاب و کوکب و دُرّی و نجم چه اختر

فاق سپیده شفق روشنی در اوّل شب

ربیبه دختر زن بنت و ابنه دان دختر

حمل بره بقر و تور گاو عجل بچش

مراره زهره طحال و کبد سپر ز جگر

بعید دور و راء پس آمام بیش و وسط

میانه وسط میان تحت زیر و فوق زبر

علاة سندان فطّیس تبك و منفخ دم

قدوم و منحت تیشه نحصین و فاس تبر

سوار دست برنجن چو پایرا خلخلال

وشاح عِقد و حمایل رعاث و تاج افسر

بدی نخستین ثانی دوم اخیر پسین

نقیض اوّلی اُخری و آخر است دگر

قمیص کرته و یلمق قبا و ریطه رُکو
نصیف همچو خُمار است و مقنعه معجر
اجاج تلخ و تفه بیمزه است مالح شور
فرات عذب و زبیب و اصف مو یز و کبر
شراره خدره بود مارج و شواظ لهب
زبانه فحم چه انگشت رماد خاکستر
عجین خمیر و دَقیْق آرد و نخاله سپوس
ادام نان خورش و قند وسکّر است شکر
خرام تنگ ثفر پاردم لجام لگام
عنان دوال وی و منطق و نطاق کمر
رکاز وکنز بود گنج و صیر فی صرّاف
ستوقه سهته و حدّاد وقین آهنگر
بکیم گنگ و ذریعه وسیله مرجل دیگ
ندیف پنبه شیده شناس و قدر خطر
عقیم و عاقر نازاد حامل آبستن
مجرّه کاهکشان خط استوا محور
شفا جرف لب وادی و هاره افتاده
جهت چه وِجهت شطر است سوی قله چو سر

فی بحر الرمل

ایکه چشم شوخت از مستی دل و عقلم ربود
نیست مارا غیر ذکر خیر تو گفت و شنود

فاعلاتٌ فاعلاتٌ فاعلاتٌ فاعلات

چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود
فرخ و فرّوجست جوجه بیضه تخم مرغ و خود
چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری مرود
اصفر و فاقع چه زرد است احمر و قانیست سرخ
هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود
جندل و صخر و حجر چون جلمد و جامود سنگ
هست حصبا سنگ ریزه ماءوادی آب رود
جود فیض و جود بخشش جَوده نیکی جُوده تک
وعظ و میثاق و تحیّت پند و پیمان و درُوْد
غبن درزر هازیان است و غبن در رأیها
چون غنا دان بینیازی ور بمدّ خوانی سرود
ظئر دایه حی زنده دِبس دو شابست و بس (١)
ثوم سیر و جلجلان کشنیز و حمّص چه نخود

(١) در سه نسخهٔ دیگر : حلو شیرین مرّ تلخ .

فول باشد باقلا و ذرّه ارزن سلت جو

پس عدس دان دانچه مج ماش و چون یحموم دود (۱)

راز یانج بادیان سُکک بوی خوش اذخر فریز

نثر و شتّیٰ را پراگنده شمر مجموع کود

تاجر انسالار بازرگان و فاجر نابکار

صاعد آن مردی که بالا میرود هابط فرود

☆ ☆ ☆
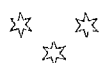
فی بحر المجتث المثمن المقصور

چو دل بپردهٔ عشّاق برکشد آهنگ

ببحر مجتث خواند غزل بنغمهٔ چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی گر بودت عقل و دانش و فرهنگ

سعال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنگ

قصیر کوته و واسع فراخ ضیّق تنگ

هلال ماه نو است و قمر مه و قمراء

شعاع او زهر و صبغ چه شکوفه و رنگ

(۱) در سه نسخه باز: عدس چه نخود.

اشج شکسته سر و لحیه ریش و اقرع کل
اشلّ و اقطع بیدست دان و اعرج لنگ
قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار
چو فهد و دّیب و نمر یوز دان و خرس پلنگ
غراب زاغ و هزار است عندلیب و کعیت
ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ
قصب نی آمد و طرفا گز و یراعه غرو
چنانکه ثعبان و تمساح اژدها و نهنگ
(۱ چو طا به طیّب و یثرب مدینه اُمّ قری
چو بکّه مکّه شناس و صفا و مروه دو سنگ
جدید و حظّ و قشیب و بدیع تازه و نو
شریعه همچو حنّیه کمان مقاتله جنگ
قسامه پنجهٔ سوگند دان حذیده چهل
ابل چه اشتر مغناطیس است نوعی سنگ
خلیل دوست بود خلّه دوستی میدان
چو خُلق خصلت نیکست و خال دان فرهنگ
فِراش دان تو بساط و فراش پروانه
چو فرش نیز بساط آمده است ای فرهنگ ۱)

(۱—۱) این دیع بات در نسخ چهارگانه نیست

مناحه ماتم و کافی بسند و طبع منش
ذلیل خوار عزیز ارجمند و قصد آهنگ

همی قروق ترع روضه مرغزار شناس
و طرچه حاجت و صلح آشتی خصومت جنگ

سویق پست و حشیش و جریش بلغورش
جشب طعام درشتست و جوک چه بو ینگ

قفار نان تهی فوج و حزب و ثلّه گروه
سبات خواب و شقر فوّه لاله ورودنگ

زکینست زیرک و نحریر و حبر دانشمند
ادیب مر ادب آموزدان ادب فرهنگ

☆ ☆ ☆

نامهای اسبان که در میدان مسابقت بترتیب میان عرب مشهور است

ز رشک رخت لاله را خون شده دل
ز شرم قدت سرو را پای درگل

فعولن فعولن فعولن فعولن
تقارب ازین بحر گردیده حاصل

تراب و رغام و ثری خاک طین گل
وطن جایگه کرم رز ربع منزل
ده اسبند در تاختن هریکیرا
بترتیب نامیست روشن نه مشکل
مجلّی مصّلی مسلّی و تالی
چو مرتاح و عادلف خطّی و مؤمّل
لطیم و سکیت ارب حاجت عرق و خوی
فؤاد است و قلب و جنان وحشا دل
بدین ده دوی دیگر الحاق میکن
یکی هست قاشور و دیگر چه فشکل
غیور است رشکن لیّوس است ضدّش
اسیف است غمگین نحیف است بیدل
لبن خشت خامست آجرچه پخته
عسر ضدّ آسان عویض است مشکل
حصان اسب نر باشد و حجر ضدّش
بود مهر کرّه شترچه قرمل

✡ ✡
✡

فی بحر التقارب

ایا عارضت رشك خورشید و ماه
گرت در تقارب بود اشتباه
فَعُولن فَعُولن فَعُولن فَعُول
بخوانش درین وزن هر صبحگاه
ثمر میوه حب دانه و تبن کاه
طریق و سبیل و صراطست راه
صبی کودك و شیخ خواجه نفس
دم و جند جیش است و عسکر سپاه
عرض خواسته طارف و تالدش
نوش با کهن دان و فاسد تباه
غد و امس عکسند فردا و دی
چو ابیض سفید است و اسود سیاه
غداة و مسا بامداد است و شام
عشا وقت خفتن قلنسو کلاه (۱)
ذنوبست و غربست و سجلست دلو
رکی جب و بئر و قلیب است چاه

(۱) نسخ چهارگانه این بیت را ندارند.

حجی حجر و لُب عقل و نهیه خرد
خطا جرم و ذنبست و عصیان گناه
حطب هیزمست و ضرام و حصب
فروزینه، عشب و کلا دان گیاه
مناص و مفر جای بگریختن
ملاذ و معاذ است ملجاء پناه
حکم داور و محکمه جای او
ولی بیّنه همچو شاهد گواه
ذهاب و مجیٔ رفتن و آمدن
سیاحت بگشتن سِیاحت شناه

✡ ✡
✡

في بحر الخفيف

مه موزون و آفتاب لقا
وزن بحر خفیف جست ازما
فاعلاتن مفاعلن فعلن
گفتم این است دان و خوان بملا
مِن و عن از الی و حتّی تا
آینَ کو کیف چون ام و او یا

فی در است و علی بر و کم چند
نحن   نا انّنا و انّا ما

انا چون انّی وانّی من
ما چه و چیست مَن که و معَ با

اَنْتُمْ وکُم شما و ذا اینمرد
انتَ تو انتِ زن ولی تنها

إن و لو گر متی کی و لا نه
آیْنَما همچو حینما هرجا

فَ پس و قبل پیش و بعد سپس
لِ مرو لی مرا لنا مارا

صه مگو مه مکن دع و ذر مان
لم و لَمّا نه و هلمّ بیا

ذی و هذی و هذِه این زن
مرد را ذا و ذاک هم هذا

تِلْك آن زن جو ذَلِك این مرد
ثَمَّ آنجا و هیهنا اینجا

غیر جز قط هرگز ایضاً نیز
رُبّ هم رُبَّما جو ربّ‌ بما

مِرفد و صحن و رفد و عسف قدح
طرفه زیبا قبیح نازیبا
مهلًا آهسته باش واهاً خوش
قَلَّما اندکا و بَخْ نیکا

☆ ☆ ☆

فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز
قد چو سرو تو عشاق راست عمر دراز
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بگوی مجتث و خوشخوان تو در مقام حجاز
رجا امید و کرانست سوغ و حلّ جواز
روای نصفت عدلست و صوت و جرس آواز
حضیض و غائر و غور است و هجل و وهده نشیب
یفاع و ربوه و تلّست و نجد و هضبه فراز
طعام خوردنی و فجل ترب و ملح نمك
أُرُز بریج و مرق شوربا قلولا قاز

قصید مغز سطبر است و رار مغز تُنُک
قدید قاق وسمین فربه و طویل دراز
مخیض دوغ و لبن شیر کُزْبَرہ کشنیز
کراع پاچه و جبن و بصل پنیر و پیاز
سمیذ و درمکه نان سفید و خل سرکه
رغیف کرده و بدأ است و ابتدا آغاز
قطیع دان رمه جدی و عناق بزغاله
چنانکه معز بز و ضان میش و تیس نهاز
ابو الملیح چکاوك و راست قبره نام
چو نسر کرکس و چون صقر چرخ و بازی باز
صغیر خُرد و حباری شوات مخلب چنگ
حدید تیز و مسن چه فسان و مقطع گاز
تکرّعست و وضو آبدست و نیّت عزم
بنّیه قبله و کعبه است چون صلوٰة نماز
علانیه علن و جهر آشکاره بود
ضمیر و فکر چه اندیشه سرّ و نجوٰی راز
عُطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره
جبان و هاع و هدان بیدل و تسحّب ناز

زنیم سند دعی نیز هم بذی بیشرم
رسیل همره بعله زن و نجی همراز
کلیم همسخنست و حریف هم پیشه
قرین ندیم بود همدم و شریک انباز
اکیل همخور و همکاسه و سمی همنام
رفیق یار موافق عشیر چه همساز

✡ ✡
✡

فی بحر الرمل المثمن المقصور

ای قدت سرو خرامان وی رخت ماه تمام
بار دیگر ساز در بحر رمل سیر مقام
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
همچو بلبل بعد ازین این قطعه بر خوان صبح و شام
قرم و غطریف و حلاحل سیّد و رأس و همام
مهتر است و دست صدر و شیٔ جیز و اسم نام
عَقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد
جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی و باد غیم و غین میغ
نوم خواب و مشی رفتن بُعد دوری خطوه گام
زبده مسکه دُهن روغن قطن پنبه صوف پشم
کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کأس جام
لِفْت شلغم بقل تَرّه زرع کشت و ریع دخل
کدس خرمن خرمه دسته صعب و انف تند رام
ثغر و سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست
خد رخ و جوف اندرون ضیق و حنك تنگی وکام
آدمی انسی و انسان مردم و جن و پری
اجر مزد و رشوه پاره غُرْم تاوان دین وام
إِصبع انگشت است لیک ابهام انگشت نر است
باز سبابه است و وسطی بنصر و خنصر تمام
سقم بیماری و صحت تندرستی تیه کبر
قیح و دم ریمست و خون القلس قیٔالّنی خام
حین و ایان و انا وقت جدیدان روز و شب
غدوه بُکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
عام حول و حجّه سال أُسْبُوْع هفته شهر ماه
سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام

چون احد یکشنبه اثنین و ثلثا اربعا

هست دوشنبه سه‌شنبه چارشنبه و السّلٰم

پنچشنبه دان خمیس و قرن سی سال تمام

بضع از سه تا بنه مر فردها را ساز نام

☆ ☆ ☆
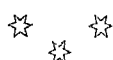
فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی جمال تو امروز به ز دی و پریر

چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

بگوی مجتث و آویز جهلرا سر زیر

مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر

شعیر و صبره و کتّان جو است جاش زعیر

غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث

هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر

رقاد و هجعت خفتن سهار بیداری

بذول و باذل و مانح سخی و شبعان سیر

عوج کجی و جزر بیگیاه و امت بلند
خیار نرم و اخاذه غدیر و قاع کویر
حدب چو رابیه و نجوه ربوه بالادان
چنانکه صاع و صبوب و حدور با شد زیر

☆ ☆ ☆
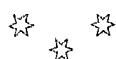
فی بحر الهزج الرباعی

ای غنچه ز شرم دهنت در ستر است
وز گرد رهت دامن گل پر عطر است
مفعول مفاعلن مفاعیلن فع
بحر هزجست اگر ترا اینفکر است
بصم و عتب و رتب چهارم فتر است
اینها همه چیست فرجهای شتر است
الماس قلمتراش و ملماس قلم
انقاس مداد و نام جنسش حبر است

☆ ☆ ☆
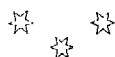
فی بحر الهزج

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچهٔ خندان
قدت سرو روان دل خطت ریحان باغ جان
مفاعِیْلن مفاعِیْلن مفاعِیْلن مفاعِیْلن
بدان بحر هزج اینوزن خوش این قطعه از بر خوان
کتف شانه معی روده عضد بازو یسیر آسان
زمّجی و زمکّی دنبهٔ مرغ و شوی بریان
صمم کرّی بکم گنگی عرج لنگی بله کولی
علیم و عالم و علّام دانا و اسی پژمان
سحاب و عارض و مزن و غمام ابر است وظل سایه
حیا و وابل و وسمیّ و مدرار و مطر باران
ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آنگه
شتا و صیف بیشبهه زمستانست و تابستان
عدوّ و خصم دشمن دان خدار و خوف ترسیدن
وثاق و نکیل بند آمد حصین و سجن چه زندان
ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده
خزی رسوا دنی ناکس ضنی لاغر بهی تابان

سغب غرث و طوی و جوع مصدر هاست نعت از وی
یکی سغبان دوم غرثان سیم طیّان دگر جوعان
کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و انین ناله
حذر خاشع فزع خائف قلق هائب و جل ترسان
تقّی و متّقی پرهیزکار و عبقری نیکو
سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سدر حیران
و تدمیخ و الم درد و تعب رنج و جوا سوزش
اقط پنیو دوا دارو یتق بدخو میق گریان
خصر بارد شبم سردو سخین کرم و حزین غمگین
فرح شادی و مسرور است جذلان و فرح شادان
صغر خردی کبر پیری فلز کانی سمج ناخوش
ذنب ذنب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران
عنا رنج و سنا رفعت جلا نفی و بکا گریه
جنف میل و خفر شرم و صبا جست و صحب افغان
عرین و غیل و غاب و غیضه و ایک و شری بیشه
زبد کفک و سنین لخط و مطا پشت و جراب انبان
غمض چون عبره بعره ژفک و اشک و پشک آکه کور
چو مارن نرمهٔ بینی بر اجم بند انگشتان

نتین گندیده و نکهت بخر بوی دهان باشد
صنانست و دفر گند بغل نخع آب بینی دان

✡ ✡ ✡

في بحر الرجز

ایماهروی خرگهی وی دلبر شیرین دهان
خورشید روبان را شده ذکر لبت ورد زبان
مُسْتَفْعِلن مُسْتَفْعِلن مُسْتَفْعِلن مُسْتَفْعِلن
اینست تقطیع رجز برخوان جو بلبل هرزمان
طور جبل طود و عَلَمْ کوهست حارس پاسبان
طرمو عسل اری و صرب شهد است و مجان رایگان
مِیزان ترازو حِمل بارو و قر خرواری بود
فلك و سفینه جاریه کشتی شراعش بادبان
لوح و سکاک و جوّ هوا ملآن پر و خالی تهی
شامخ بلند و قله سر معراج و سلّم نردبان
جسم و جسد شخص و طلل حوبا و جسمان و بدن
تن ذات هستی کون بودن روح نفس و مهجه جان

سنّور قط و خیطل و هرّاست گربه کلب سگ

برغوث کیک و نمل و ذرّه مورچه عالم جهان

قلّت کمی راحت خوشی شرّت بدی ملکت شهی

سودت سری جدت نوی کظت پری ریبت گمان

لادغ کران بالغ رسان آکل خوران راتع چران

طایر پران جاری روان ساعی دوان قاطع بران

جمع و فئه قوم و فریق و امت و معشر گروه

طالق یله شکوه گله هجمه گاه راعی شبان

غیّ و ضلالت گمرهی بغض و عداوت دشمنی

تلقا جهت قرآن نُبی تبیان بیان آیت نشان

✡ ✡
✡

فی بحر المضارع

ای سیمبر که هست دلت همچو خاره سخت

جان در هوای لعل تو خون ریخت لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

این بحر دان مضارع و خوان ای خجسته بخت

میزاب ناودان و ندی نم شجر درخت
چون ملتجا پناه و ملك شه سریر تخت

کلّ و جمیع و قاطبه و جمله دان همه
شطر است و نصف نیمه و جزء است و بعض لخت

فیجن سداب و ثوم و قثد سیرو بادرنگ
دبّا کدو قرع ترا او و شدید سخت

قثّا خیار و سلق چغندر جزر گزر
نعناء پودنست و اثاث و متاع رخت

خدعه فریب و صبر شکیب و جمال زیب
زیّ و لباس کسوت و چون جدّ و حظّ بخت

ماه شب چهارده بدر است و خرمنش
هاله است و فیّ سایه بود ماهتاب فخت

✡ ✡
✡

فی بحر التقارب[1]

چو استاد بحر تقارب نوشت
بدین وزن میزان او را بهشت

(۱) این قطعه در هیچ یک از نسخ چهارگانه نیست .

فعولن فعولن فعولن فعول

الا ای نکو خلق و نیکو سرشت
جمیل است خوب و قبیح است زشت

رمق باقی جان طبیعت سرشت
حمیم آب گرمست و یحموم دود

لظی دوزخ و خلد و جنّت بهشت
مشمس پرستندۂ آفتاب

مجوس است گبر و کنیسه کنشت
جماد آنکه نفزایدش فرع شاخ

نبات آنچه میرویدش زرع کشت
مشیّد بنای بر افراشته

خشب چوب طین گل لبته است خشت

☆ ☆
☆

فی بحر الخفیف

ای خطت رشک مشک تاتاری   میل بحر خفیف اگر داری
فاعلاتن مفاعلن فعلن   گوی چون بلبلان گلزاری
سُکر مستی و صَحو هشیاری   نصر و عون و مظاهرت یاری

مبرم و متقن و متین محکم — مظلم و داج و مُدلَهِم تاری

وهن و هی است و ونی سستی لیک — ذلّ و ذلّت هوان و هون خواری

ابتهال و ضراعتست و تَضَرّع — استکانت تضرّع و زاری

قَسم و حَلْفه و یَمین سوگند — ذمّی و اهل ذمّه زنهاری

یأس و حرمان قنوط نومیدی — چون تعطُّل بَطاله بیکاری

قِرْد کَبّی قُضاعه سگ آبی — حُرفه پیشه حَرا سزاواری

ضرب و جلد است و عصو هرو زدن — تُرکی اورمان و هندوی ماری

ذبّ و دفع است و جِزیه سرگزیه — قَذف و رَمی است و شتم و سَبّ خواری

عَرف خوشبوی و عُرف نیکوئی — مسک مشک و براءه بیزاری

جبجبیّه شکنبه طعمه خورش — اعتلال و علیل بیماری

فاسق و فاجر است نافرمان — یُسْر آسان عَسیر دشواری (۱)

☆ ☆
☆

فی بحر الهزج

زهی دل برده از گل لالهٔ رویت بر عنایی

شده دیوانهٔ زنجیر زلفت عقل شیدایی

(۱) چهار بیت آخری این قطعه را نسخ چهارگاه ندارند.

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی

و قوف و حدس و علم و فقه و فهم و شعر دانائی

غمار و حَزْله انبوهی حدت چون وحده تنهائی

عِسار و مسکنت چون بؤس و فقر و عیله درویشی

مخانیم و مکائیل کیلها فیلوله بیرائی

تره ضِغن و ضغینه اخنه و حقد و حنق کینه

قسیمه فاره نافه طاقت و قدرت توانائی

الٰی نعمت ضرر زحمت بلاهم نعمت و زحمت

کتان و کنّ غطا پوشش فضیحت فضح رسوائی

سنام و کتر و جبله پس عریکه اسم کوهان دان

فُتُوّت شد جوانمردی بصیرت چیست بینائی

رطب خرما و قنوان خوشه عرجون چوب آن خوشه

نخیل و اینه خرمابن چو سلّا بیخ خرمائی

قَبَسْ یکپاره آتش دان و کانون است آتشدان

هبوط است و صبب پستی صعود و امت بالائی

☆ ☆
☆

فی بحر المضارع

از مشک تررقم زده بر صفحهٔ قمر
جست ازرخ و لبت دل بیمار گلشکر

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
بحر مضارع آمده این بحر پر گهر

اِزمیل و شفره شدی نشگرده دان ذکر
پولاد انیث ضدش و اسکاف کفشگر

خنزیر خوک ورجس نجس هلب کاسموی
تسخین و قفش کفش ثناچون نبأ خبر

شکر است وفرج وحرکس وکین اندرون او
مهبل دهانش قهبلس و زبّ ایرنر

خصیه است خایه عانه زهار است وسرّه ناف
ثغره مغاک سینه و رماعه تارسر

کابوس دان سکاچه و ضاغوط نیدلان
چاثوم هم مندّد و هتّاک پرده در

منهاج و منهج و جدد و قصدراه راست
ورد و شریعت و عطن و مورد آبخور

زق خیک نحی مَشک چو قربه عصا م بند

شن مشک کهنه باشد و صرّام چرم گر

فدّان میار و ملسفه چک همچو نیرجغ

مسحاة بیل و مُسحه ماله فلع تبر

بدع و بدیع و بدعه نو است و قدیم باز

دیرینه و ادیب هنرمند ادب هنر

خلّ و خلیل و حبّ و حبیب است و حلم دوست

یحمور و غیر و صعاده و مسحل چو گور خر (۱)

☆ ☆
☆
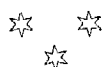
فی بحر المضارع

ای جان من زناوک چشم تو گشته ریش

بر دل محبّت زبلای غم تو بیش

مفعولِ فاعلات مفاعیل فاعلات

این بحر شد مضارع و سازش تو ورد خویش

عقرب چو کژ دمست و حمه زهرش ابره نیش

جعبه جفیر و وفضّه بود چون کمانه کیش

(۱) دو بیت آخری این قطعه را نسخ چهارگانه ندارند.

اعصار گردباد جونکبا کژ و شمال

بالا جنوب ضدّ و صباپس دبور پیش

حمّی تب و صداع و فؤاد و کبادهست

دردسر ودل و جگر و جرح و قرح ریش

ظَهر است پشت وبطن شکم فرو پوستین

الیه نعامه دنبه شتر مرغ و نعجه میش

مِسرَد درفش و درغب و کیمخت صرم چرم

باشد غرا سریشم و هم ثرط دان سریش

اکحل سیاه پلك چو انجل فراخ چشم

اشهل تو میش چشم شمر چون قرابه خویش

✡ ✡
✡

فی بحر الرمل

ای بگردت صف زده خوبان حورا منظره

همچو انجم بسته پیشت ماه تابان دایره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

هست این بحر رمل برخوان بصوت حنجره

شمع موم و زیف و بہرج ناسرہ جیّد سرہ
شادن و خشف و غزالست ورشا آہو برہ
ثقبہ سوراخست و منجل داس و بیرم کرد بر
کلبتان ماشہ است و کلّوب انبر و منشار ارہ
شیخ فانی و یفن ہم و ہرم پیراست وزال
حیزبون شہلہ عجوزہ درد بیس و شہبرہ
علو بالا سفل پستی ذیل دامن قصر کوشک
جذم و بنیان و اساس اصلست و شرفہ کنگرہ
مقدم العین است ما قیّ مؤق موق و مأق ماق
کنج چشم و مؤخرش دنبال و ہازل مسخرہ
جوز گوز و اوز بادامست عجّہ خایہ ریز
چون صرطراطست پالودہ مسمّن پرورہ
پس تفث اعمال حج دان و رفث فحش و جماع
روث سرگین است لیکن فرث سرگین درہ
وحش دشتی و نزاء و عیر مسجل گورنر
چون آتان بیدانہ مادہ جحش و تولت خر کرہ
ہست منظر روی و مرآت و سجنجل آئینہ
لیک عیسی سنگ و موسی دان و حلّاق استرہ

بردعه قرطاط پشماگند و پالان دان اکاف

مقود افسار است مخلاة و علیقه توبره

☆ ☆
☆

فی بحر المضارع

ای برده مهر ازمه روی تو مشعله

مه کیست تا بروی توگردد مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارعست بخوان خوش بغلغله

خارج برون جمدیخ و زحلوفه چپچاه

داخل درون طبق ته و ضوضاة مشغله

دابوغه هندوانه و بطّیخ خربزه

چون کعک وکاک وقرص کلیچه لباقله

قنفد چه خارپشت سلحفاة سنگ پشت

ضب سوسمار و ضفدع و چغرو داق دله

جبهه چکاد مفرق و فرق و دماغ مغز

ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

طاق و مخاص دردزه و غیل شیر حمل
ادره غرو شری جدری نفطه آباله
و ضع آن بچه که آخر طهرش بود عاوق
تین آنکه باژگونه بیاید بقابله
مطبوخ پخته مغرفه کفگیر و ذورجوش
اثفیّه دیگپایه و طبخیر پاتاله
مشطست شانه دلق کهن منسائه عصا
صرط و کسا گلیم بود اربعین چله
سطراست وزبر وزقم خط وسفرچه کتاب
تفتیش و بحث کافتن و فحص مسئاله
منحاة رنده باشد و منقار اسکنه
مثقب مته شرک چه بوددام فخ تله
معیارچه ترازوی زر سنجه دان عمود
شاهین و فلس کفّه چه باشد پل و پاله

☆ ☆
☆

فی بحر المجتث

زهی زمهر رخت برده آفتاب ضیا

غلام حلقه بگوش خط تو مشک ختا

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بجو زمجتث این بحر لؤلؤء لالا

اریکه تخت و اِنا باردان چو ظرف وعا

جری دلیر و مرض خستگی عرض کالا

قشیب جامهٔ نودان و جامه دان عیبه

بزرگ پرده خبا و گلیم خرد عبا

نمیر آب گوارنده دان و ازرق صاف

ثمد غدق کم وبیش وخضاره‌دان دریا

غدیر چه‌گو آبی بدشت و قنطره پل

عمیق ژرف بود نهر جو نوال عطا

جباب کوپله باشد قراح آب معین

نقیض راکد و ربقه شطن رسن چورشا

سنان چوسنگ فسان ولخاف سنگ تنک

رخام سنگ نسونبله سنگ استنجا

نشف چه پاشنه سنگست و سنگ گل سجّیل
که سنگ سرمه و طاحونه اثمد است و رحا
عصیر شیره و ماعون زکوٰة رخت و بیوت
سیاع کاه گِلست و صعود سر بالا
نقیر ناوه ملاطست گل میان دو خشت
امام چه رزه بنّا و رازدان بنّا
نهیق بانگ حمار و خوار بانگ بقر
صهیل بانگ فرس صلصله است بانگ درا
نعیب بانگ کلاغ و طنین چه بانگ مگس
نباح بانگ سگ و بانگ گرگ چیست عوا
هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم
ضباح بانگ روبه عوعه است بانگ اوا

٭ ٭ ٭

فی بحر التقارب

الای ای هنرمند نیکو سیر　گل از عارضت خورده خون جگر
فعولن فعولن فعولن فعول　تو این بحر نیکو تقارب شمر
وجیز و ملخّص بود مختصر　سوی جز نعم آری الّا مگر
کأیّن و کاءٍ و کایٌ و کاء　و کیئٍ بمعنی کم اندر خبر

فی بحر الخفیف

ای زعشقت دل خراب آباد　　و زغمت جان مستمندان شاد
فعلاتن مفاعلن فعلن　　هست بحر خفیف گیرش یاد
نوعهای لغت زمن بشنو　　اولا اصلی است همچو عماد
پس مولد چو ضفدع و طاجن　　باز تسخن و طیجن ای استاد
از معرّب شناس صنج و دلق　　یامق و قفش و بحرجست بیاد
و زمعجّم سخی و کسوت فرق　　عدل وبغض و دوام و استعداد
نبل و شفّ ذفرو دیعت وجَون　　قرء وظنّ بیع و خفیه از اضداد
مشترک جاریه است و عین رجا　　مترادف جنان و قلب و فؤاد
مختلف در میان عرب و عجم　　جزر وجوز وطشت وطاس افتاد
عسل و بردرا حقیقت دان　　آری و فررا مجاز دان چوسداد

☆ ☆ ☆

فی بحر الخفیف

ای قدت سرو رخ گل رعنا　　گل زروی تو در عرق زحیا
فاعلاتن مفاعلن فعلن　　وزن بحر خفیف دان این را
فرفخ و رجله بقلة الحمقاء　　خرفه دان فرد و منفرد تنها

معمعانست و دفؤ و حرّ گرمی　　زمهریر است و برد قرّ سرما
وردگل دان و هند باکاسنی　　ارج و طیّب و عبق بویا
نَعَم و وحش چارپا و سَبُع　　دد وجبّانه دشت و دار سرا
خس چه کاهو و سعترا ویشن　　مینویسند دوخ را حلفا
مور داس و تروشه دان حماض　　حلبه شملید هست وراب کما
قنو بسر است و طلع باترتیب　　خوشه غوره شکوفهٔ خرما
عجز است وورک چه ردف سرین　　مثل کفو است وشبه و ند همتا
ناس و انس و اناس آدمیان　　پدر و مادر آدم و حوّا

☆ ☆
☆

در ذکر اسامی دردهائیکه از اسم خود مفهوم میشود

بشنو ای غیرت مه افلاک　　وزن بحر خفیف روشن و پاک
فاعلاتن مفاعلن فعلات　　دردهائی کز اوست بیم هلاک
خشن و لادغست و اعیائی　　خدری و ممدّد و حکّاک
ناخس و رخوه کاسر و ضاغط　　وآن مفسّخ کزاو عضل شد چاک
ضربان و ثقیل و ثاقب باز　　وآن مُسلّی که او است اصل هلاک

در بیان قبایل سبا

ایکه درد توراحت دل ماست　　جان بیماررا غم تو دواست
فاعلاتن　مفاعلن　فعلات　　گوی بحر خفیف دان در راست
اشعر و عمر و حِمْیَر و کهلان　　مرّو انمار عامله ز سباست

☆ ☆
☆

در بیان نامهای اولاد نبی (ص ع)

در سینه دلت چو خاره اندر سیم است
و زتیغ جفاهای تودل دو نیم است
مفعول　مفاعلن　مفاعیلن　فع
بحر هزج اخرب ازین تقسیم است
فرزند نبی قاسم و ابراهیم است
پس طیّب و طاهر زسر تعظیم است
با فاطمه و رقیّه امّ کلثوم
زینب شمر ار ترا سر تعلیم است

☆ ☆
☆

در بیان نامهای زنهای نبی (ص ع)

ای ما هرخ خرگهی محتشمه　　ملک دل من تراشده یکقامه
مفعول مفاعلن مفاعیلن فع　　این بحر هزج دان وبخوان بانغمه
نه جفت نبی که پاک بودند همه　　بد عایشه و خدیجهٔ محترمه
با امّ حبیبه حفصه بود وزینب　　میمونه صفیّه سوده امّسامه

✡ ✡
✡

در بیان نامهای نبی که در قرآنست

زچین سنبل زلفت شمیم عطر و عبیر
معطّر است دماغ همه ضریر و بصیر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
تو بحر مجتثّ این بحر دان وکن تکریر
زنامهای رسول خدای در قرآن
در این دو بیت زمن بیست نام یاد بگیر
نبیّ و امّی و غیث و مزمّل و نعمت
رسول وصدق ورؤف ورحیم و نور و نذیر
بشیر و شاهد وداعی ومصطفی و مبین
کریم و رحمت و مدّثر و سراج منیر

در بیان نامهای اعمام نبی (صع)

خواهی که شوی زود تو با علم عَلَم

بو حارث و بو جهل و ابو طالب عم

عبّاس و ابو لهب زبیر و حمزه

قیدار و مقوّم و ضرار است و قثم

✡ ✡ ✡

در ذکر موالی نبی که آزاد کردۀ آنحضرت شده اند

ای مشتری شمایل و خورشید کوکبه

حسن رخ تو رشک مه چارده شبه

مفعول .فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه

مولی دوازده است نبی را یکی نبه

دیگر فضاله انکه نه بیع است نه هبه

ثوبان ریاح و صالح و مدعم یسار و زید

بورافع و کبیته ضمیره موہبه

در ذکر قلاعی که حضرت خاتم الانبیاء از خیبر گرفت

زخیبر ستد مصطفی هفت قلعه
خدایش بداد آنچنان ملک سالم
کتیبه بد و ناعم و شق آنکه
غموص و نطاة و سطیح و سلالم

☆ ☆ ☆

در عدد سوره های قرآن

تقطیع نما بحر هزج را اوّل
کز گنج عروض باشی از اهل دول
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
بلبل صفت این ترانه برخوان و غزل
بشکست ز اعجاز نبیّ مرسل
آیات نُبی قاعدهٔ لات و هُبل
سوره صد و چارده است قرآن از آنک
جامع صد و چارده است از روی جمل

در ذکر نامهای أئمه علیهم السلام

ایکه داری میل سیر سوسن و سرو وسمن
خوش برون آتا بخوانم پیشت ای رشک چمن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
این بود بحر رمل در مذهب ار باب فن
نامهای چارده معصوم در یک بیت من
گفته خواهم تا بماند یادگار اندر زمن
مصطفی و سه محمد مرتضی و سه علی
جعفر و موسی وزهرا یک حسین و دو حسن

☆ ☆
☆

در بیان سوره‌هایی که در مدینه نازل شده

ای قدّ تو در گلشن جان سرو روان
وزرشک قدت سرو خجل در بستان
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
این نوع رباعی هزج اخرب دان
نور و حج و انفال مدنی میدان
بالم یکن وزلزله احزاب همان

پنج اوّل قدسمع و رعد و حدید
فتح و پس و پیش و نصرو دهرورحمن
تحریم و طلاق و جمعه و ممتحنه
با حشرو منافقون تغابن پس آن

☆ ☆
☆

در ذکر نامهای قرآن

ای ترا در فهم معنی داده حق طبع سلیم
هیچ دانی چند دارد نام قرآن عظیم
هم کتابست وکلام وهم مبارک هم شفا
عهدوفرقان‌ومبین‌وحبل‌وبشری‌وحکیم
باز تبیان و بلاغ ورحمت و ذکروهدی
موعظه نور وبیانست وصراط المستقیم

☆ ☆
☆

در ذکر سجده‌های قرآن

چون پرسم از مضارع اخرب زتو روان
تقطیع او چنین کن در حال در زمان

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

ای خیره از جمال تو خورشید آسمان

سوره هایی که آیهٔ سجده است اندر آن بر شمارم از قرآن

اوّل اعراف و رعد و نحل اسری مریم و حج و بعد از آن فرقان

نمل الم سجده حم است نجم با انشقاق و اقرا خوان

شافعی راست سجده آخر حجّ همچو در صاد مذهب نعمان

✩ ✩ ✩
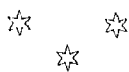
در بیان نامهای قراء

استاد قرائت بشمر پنج و دو پیر بو عمرو علا و نافع و ابن کثیر

پس حمزه و ابن عامر و عاصم دان از جنس کسائی شمر و هفت بگیر

✩ ✩ ✩

ایضا فیه

درمکّه نخست ابن کثیر است امام نافع زمدینه ابن عامر از شام

در بصره ابوعمرو علا دارد نام عاصم چو کساء حمزه از کوفه تمام

✩ ✩ ✩

در اخفاء و ادغام

تنوین نون ساکنه حکمش بدان ای مرد کار
کز حکم او زینت بود اندر کلام کردگار
اظهار کن در حرف حلق ادغام کن در یرملون
مقلوب کن در حرف با در مابقی اخفا بدار

☆ ☆
☆

در رموزات سجاوندی

رمزها از بهر وقفت وضع کرد از قاریان
شیخ ابو جعفر سجاوندی که مشهور است آن
میم و طا و جیم و زا صاد است و لا یفخر من
طا بود مطلق ز تام و زا مجوّز از حسن
جیم جایزدان زکافی لا شمر رمز از قبیح
میم لازم مگذر ازوی کو بود کفر صریح
لا اگر با آیه جمعیّت کند عودش مکن
در میان آیه است البته بروی عود کن
صاد رمز از وقف شد وقت ضرورت در نفس
بگذر ازوی گر ترا باشد رسائی در نفس

در بیان اسامی ماههای عربی

زمحرّم چو گذشتی چه بود ماه صفر
دو ربیع ودو جمادی زپی یکدیگر
رجبست ازپی شعبان رمضان وشوّال
باز ذیقعده و ذیحجه چنین است خبر

☆ ☆
☆

در بیان رؤیت هلال

محرّم زراست وسفر آینه ربیع نخست آب دیگر غنم
جمادی نخستین بسیم سفید جمادی دگر بر کسی محترم
رجب مصحف وماه شعبان بگل مه روزه تیغ جهاندار جم
بشوّال سبزه بذیقعده طفل بذیحجه دیدار زیبا صنم

☆ ☆
☆

اسامی ماههای فرسیه وجلالیه

صباچون ازگل رویت نقاب حسن بگشاید
نهان گردد مه ومهر از خجالت روی ننماید

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

هزج این گفت و ماه فرس را این نام فرماید

زفروردین چو بگذشتی مه اردی‌بهشت آید

بمان خرداد و تیر آنگه که مردادت بیفزاید

پس از شهریور و مهر و ابان و آذر و دی دان

که بر بهمن جز اسفندار مذ ماهی نیفزاید

☆ ☆
☆
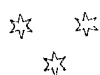
در اسامی ماههای رومی

بدان ای گل که رویت نو بهار است

هزج بحر لطیف و آبدار است

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

شهور روم این هشت و چهار است

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه

شباط و آذر و نیسان ایار است

حزیران و تموز و آب و ایلول

نگه دارش که ازمن یادگار است

در اسامی سالهای ترکیه

بحر هزج اخرب ایا فخر تبار

این وزن آمد بخوان چو درّشهوار

مفعول مفاعلن فعولن فعلن

هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

آنگاه باسب و گو سفند است حساب

همدونه و مرغ و سگ و خوک آخرکار

☆ ☆ ☆

در بیان ایام منحوسه

هفت روزی نحس باشد در مهی

زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج

سه و پنج و سیزده باشانزده

بیست و یک با بیست و چار و بیست و پنج

☆ ☆ ☆
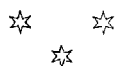
در بیان روزهای منحوسه در هرماه

درماه دوروز هست بسیار خطر در قول علی ولیّ حیّ داور
خواهی که بدانی که کدامست آنروز در تحت رباعیش بکن نیک نظر
محرّم الحرام ١١ — ١٤ . صفر المظفرّ ١ — ٨ . ربیع الأوّل ١ — ٢٠
ربیع الثانی ١١ — ٢٠ . جمادی الأوّل ١٠ — ١١ . جمادی الآخره ٢ — ١٤
رجب المرجب ١١ — ١٣ . شعبان المعظم ٢ — ٤ . رمضان المبارک ٣ — ٢٠
شوّال المکرم ٨ — ٢٠ . دیقعدة الحرام ٢ — ٥ . دیحجّة الحرام ٦ — ٢٠

✡ ✡
✡

در بیان نامهای بروج

ای لبت یاقوت و مرجان مرا گشته است قوت
نافهٔ مشکین شده خونین دل از سودای موت
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
هست این بحر رمل بیشک و برهان و ثبوت
بر جها دیدم که از مشرق بر آوردند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حیّ لا یموت
چون حمل چون ثور چون جورا و سرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

در بیان علامات بروج

از حمل صفر الف زثور نشان　　با ز جوزا و جیم از سرطان
از اسد دال دان و سنبله ها　　واو میزان شناس و عقرب زا
قوس حا طا نشان جدی نهاد　　دلو یا یا الف بماهی داد

☆ ☆ ☆
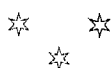
در بیان کواکب سبعه

هفت کوکب که هست عالم را　　گاه از ایشان نظام و گاه خلل
قمر است و عطارد و زهره　　شمس و مریخ و مشتری وزحل

☆ ☆ ☆
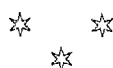
در بیان خانهای کواکب سبعه

ای ترا آفتاب و ماه غلام　　بحر این قطعه‌شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلات　　خانهای نجوم سبعه مدام
حمل و عقربست با بهرام　　قوس و حوتست مشتریرا رام
ثور و میزان چو خانهٔ زهره است　　مر زحل راست جدی و دلو مقام
تیر جوزا و خوشه مه سرطان　　خانهٔ آفتاب شیر مدام
رمزکی گفتم از نجوم ترا　　تا بیاموزیش تمام تمام

در بیان تقسیم افلاک سبعه

آفرینندهٔ پری و ملک — آنکه نه آفرید چرخ و فلک
بریکی ماه و بردویم تیر است — باز ناهید بر سیم میراست
شمس بر چرخ چارمست مدام — همچو برچرخ پنجمین بهرام
ششمین چرخ مشتریرا دان — هفتمین است منزل کیوان
هشتمین چرخ ثابتان دراوست — زبراو نهم که جمله در اوست

☆ ☆ ☆
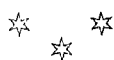
دراثر کواکب

بیاورد ید و دل ابر و باد سل سرما
چنانکه هخ مطر و لر سحاب یخ گرما[1]

☆ ☆ ☆
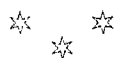
در بیان ماندن آفتاب در بروج

چشم آن ترک مست وکافرکیش — میزند تیر غمزه بردل ریش
فعلاتن مفاعلن فعلات — خوان ببحر خفیف ای درویش
خوربجوزا سی و دوسی ویکست — حمل و ثور و شیر باپس و پیش
دلو و میزان وحوت وعقرب سی — بیست ونه قوس وجدی بی کم وبیش

(۱) ید : مشتری و عطارد . دل : عطارد و زحل . سل شمس و زحل . هخ : زهره و مریخ . لر : زحل و قمر یخ : مشتری و مریخ .

ایضا فیه

تا خدنگت راز دل در جان رهست　　جان و دل در دترا منزلگه است
فاعلاتن　فاعلاتن　فاعلات　　خواند این بحر آنکه مرد آگه است
لا و لالب لا و لا لاشش مه است　　لل کط و کط لل شهور کوته است

☆ ☆ ☆

در بیان بودن قمر در بروج

هرچه از ماه شد مثنی کن　　پنج دیگر فزای بر سر آن
پس بهر پنج از آن زخانهٔ شمش　　خانهٔ گیر و جای مه میدان
و آنچه مانده در آخر منزل　　ضرب کن درشش و درج میدان

☆ ☆ ☆

ایضا فیه

در علم عروض جهد را آیین کن
گل چین و کمال خویش را رنگین کن
مفعول　مفاعان　مفاعیل　فعول
بحر هزج زحاف نام این کن
هر روز زماه سیزده تعیین کن
پس بیست و ششی اضافه و تخمین کن

هر برجی را زموضع خورسی گیر
میدان درجات مه مرا تحسین کن

☆ ☆ ☆

ایضا فیه

آنچه از ماه میرود بشمار هر یکی را دوازده انگار
بعدازآن بین که آفتاب کجاست از دوم برجش ابتدا کن راست
آنگهی جمله طرح کن سی‌سی تا بدانجا که مطلب است رسی
برجی این باشد و درج آنست وین حساب دقیق آسانست

☆ ☆ ☆

در بیان جمرات ثلثه

جمرهٔ اوّل افتد آخر دلو چارم حوت جمرهٔ ثانی
یازده روز چون گذشت ازحوت جمرهٔ ثالث افتد ار دانی

☆ ☆ ☆

در بیان محرمات گوسفند

غددذات اشاجع حدق وفرج وقضیب
انثیان ودم و غلبا ونخاعست وطحال
پس مثانه است ومراره است ومشیمه خرزه
یادگیر این که ترا بازرهاند زوبال

در عیبهای اسب

درآب خسب و حرون تنگران و تا پخزن
سکندری خور و شبکور کاهل و بدراه
کلوس کج دُم وچل شورپا و آدم گیر
یسار و عقرب و چپ سم سفیدوگام سیاه

☆ ☆ ☆
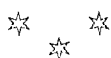
در سنهای حیوانات

اسامّی سن بقر در تقارب — چو خوانی بگردی تو در علم فارغ
فعولن فعولن فعولن فعولن — بگو بعد ازین وزن ای مرد بالغ
بتبیع جذع سنّ گاو است آنگه — ثنّی ورباعی سدیس است صالغ

☆ ☆ ☆
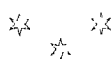
در سن شتر

ایا لاله رخسار موزون شمایل — که پیوسته چشمت زمردم برددل
فعولن فعولن فعولن فعولن — تقارب شد این بحر ای ماه منزل
مخاض ولبون حقّه جَذَع پس — ثنی ورباعی سدیس است وبازل
پسش مخلف و بعد سه ساله نیز — شود عود از قوه حمل عاطل

در سن گوسفند

جَذَع دان ثنی پس رباعی سدیس است
پس آنگاه صالغ زاسنان اغنام

☆ ☆ ☆
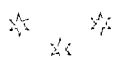
در سن اسب

تو حولی جَذَع دان ثنی پس رباعی
پس آنگاه قارح زاسنان اسبان

☆ ☆ ☆
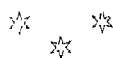
در تعریف قلم

در قلم از عبارت یا قوت　　نکتهٔ گویمت مهیّا کن
نگزینی سیاه وسست وسبک　　سرخ وسنگین وسخت پیدا کن

☆ ☆ ☆
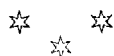
در تعریف مرکب

بستان درمی ز دوده لیکن بیجرم　　صمغ عربی در او فکن چاردرم
مازو دو درم نیم درم زاج سیاه　　ازبهر مرکبش فروسای بهم

☆ ☆ ☆
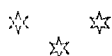
ایضاً

همسنگ دوده زاج است همسنگ هر دو مازو
همسنگ هر سه صمغ است آنگاه زور بازو

☆ ☆ ☆
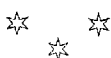
ایضاً

ایکه در علم خط شدی استاد — من مدادی ترا بیاموزم
زاج ترکی و مازوی اخضر — دودهٔ بزر بی غش و بی نم
صمغ برّ الحجاز ماء الورد — مشک خالص نبات مصری هم
و سمهٔ مرو در عصاره بگیر — اندکی زعفران کنش منضم
ورق زرّ و نقره داخل کن — بچهل روز سحق کن محکم
وزن هر یک بتجربت حاصل — میشود بیگمان نه بیش و نه کم
چون محک مالیش نماید زرد — نیست مثلش بعرصهٔ عالم

☆ ☆ ☆
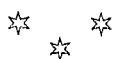
در اقسام ماها

جملهٔ ما آت در یک بیت منظوم آمده

بشنو ای خواجه نظام الملک مولانا حسن

شرط وتفسیر و تعجب مدّت و نفی و خبر
مصدر و جحد و صله تفخیم و استفهام من

☆ ☆ ☆
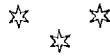
فی اسباب منع الصرف

علّت مانع ز صرف اندرلغت نه بیش نیست
یادگیر ای بو الفضایل در عمل این فایده
عدل و تعریفست و عجمه وصف و ترکیبست و وزن
جمع و تأنیث و الف در پیش نون زایده
اوزان عدل را تو تمامی بشش شمر
مَفْعَل فُعَل مثالهما مثلث و عمر
فعل است مثل امس فعالست چون ثلث
مثل فعال دان قطام و فعل سحر

☆ ☆ ☆
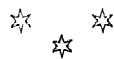
در بیان اسماء منصرفه و غیر منصرفه

هرچه اسماء ملک آمد و اسماء نبی
جملگی نامنصرف باشد مگر شش نام و بس
چون شعیب و هود و لوط از انبیاء محترم
صالح و نوح و محمّد ختم شان ای بو الهوس

در بیان فلزات

زروی جثه و هفتادیک درم سیماب

چل و شش است از ارزیزسی و هشت شمار

ذهب صداست سرب پنجه و نه آهن چل

برنج ومس چهل و پنج نقره پنجه و چار

✡ ✡ ✡
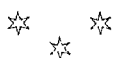
در بیان اوزان فلزات بحساب جمل

ایکه شد خورشید رخسارت بخوبی رشک ماه

در پناه سایهٔ زلف تومه را تکیه گاه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

خیز در بحر رمل این قطعه برخوان صبحگاه

نه فلزّ مستوی الحجم را چون بر کشی

اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن زیبق الم اسرب دهن ارزیز حل

فضّه ند آهن یکی مسّ و شبه مه صفر ماه
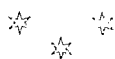
در بیان فرق میان دال و ذال

در زبان فارسی فرق میان دال و ذال

بشنو اینرا و فصاحت را بدین منوال دان

آنکه ماقبلش بود با حرف علّه ساکنی

همچو بوذ و باذ و بیذ و فاذ انرا ذال خوان

آنکه ماقبلش بود بیحرف علّه ساکنی

همچو مرد و درد و زرد و برد انرا دال خوان
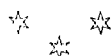
در بیان حروف مخصوصهٔ بعرب

هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی

تا نیا موزی نباشی اندرین معنی معاف

بشنو اکنون تا کدامست آن حروف و یادگیر

ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

محلّ فروش مطبوعات «کاویانی»

طهران ــ کتابخانهٔ کاوه

اصفهان ــ دواخانهٔ آقا میرزا غلام رضا.

مشهد ــ کتابخانهٔ نصرت.

تبریز ــ ادارهٔ آقای میرزا محمّد علی خان تربیت

شیراز ــ آقای میرزا جلال خان آرین

بوشهر ــ آقای میرزا احمد کازرونی عضو شرکت بهبهانی.

ملایر ــ آقای میر حسین خان حجازی.

استانبول ــ کتابخانهٔ جمعیّت.

بمبئی ــ تجارتخانهٔ آقای آقا محمّد تقی افشار.

علیگره ــ مکتبهٔ جامعهٔ ملّیهٔ اسلامیّه و شعبات و وکلای آن در سایر بلاد معتبرهٔ هند

در لندن و سایر شهرهای انگلستان و ایرلند ــ تجارتخانهٔ کتابفروشی «لوزاک» و شرکاء

Luzac & Co., London W. C. 1, 46 Great Russell Street

از سایر نقاط مستقیماً بچاپخانهٔ شرکت «کاویانی» واقعه در برلین بعنوان ذیل رجوع شود.

Kunst- und Buchdruckerei Kaviani G. m. b. H.
Berlin-Charlottenburg 4, Leibnizstr. 43

بسعی و اهتمام عبد الشکور تبریزی مقیم برلین
بحلیهٔ طبع آراسته شد

قیمت سه قران است